

انتقاد اجتماعی در دیوان ناصر خسرو قبادیانی

«اشخاص و طبقات اجتماعی»

دکتر احمد ذاکری^۱

سید ابوالفضل معصومی^۲



تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۲۵

چکیده

به نام «خداوندی که در وحدت قدیم ست از همه اشیا» (ناصر خسرو، دیوان، ۱/۱) ناصر خسرو قبادیانی یکی از چهره‌های درخشان ادبی و علمی قرن پنجم ایران است که خلاف رسم زمانه‌اش عوض مدیحه سرایی سلاطین و امرا و خوشباشی و کامجویی، اشعار و افکارش را با تمسک به آیات قرآن، احادیث، راه و روش ائمه به ویژه حضرت علی(ع) و خلفای فاطمی درگرو تمجید و تجلیل از حق، کسب فضیلت، دانش، ستیزه و انتقاد علیه مفسد و زشت کاری‌های اجتماعی زمانه، زهد مثبت و ستیهنده قرار می‌دهد.

او خواستار جامعه‌ای است پاک و منزّه یا به تعبیری «آرمان شهری» که دور از مفسد اجتماعی باشد و معتقد است که چنین جامعه‌ای جز زیر سیطره‌ی «دین حق» تحت لوای مذهب اسماعیلی به وجود نمی‌آید، غزل و مدیحه‌ی سلاطین را گزافه می‌شمارد و از شاعرانی که از عشق و می‌و مطرب سخن می‌گویند، بیزاری می‌جوید.

بر همین اساس توجّه این مقاله به «انتقاد ناصر خسرو به اشخاص و طبقات اجتماعی در دیوان اشعارش» از مخالفان چه خواص و چه عوام معطوف شده است.

او اشخاص و طبقات حاکم زمانه‌اش از جمله: «ناصبیان، فقها، علما، واعظان و خطیبان، خلفا، امیران خراسان، حاکمان و ستمکاران، سلاطین و شاهان، چاکران و وابستگان قدرت، شعر فروشان و اهل غزل، فریفتگان دنیا و زمان، اهل هوا و هوس، افراد جاهل و عوام، طمع کاران و اهل آز، ریاکاران و چاپلوسان، خراسان و خراسانیان» را مورد انتقاد قرار داده است.

کلید واژگان: اسماعیلی، ناصبی، خلفا، فقها، سلاطین، شاعران مدّاح.

۱ - دانشیار و عضو هیأت علمی و عضو هیأت علمی دانش آموخته رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی ahmadzakeri94@gmail.com

۲ - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

«مقدمه»

چاکرنان پاره گشت فضل و ادب علم به مکر و به زرق معجون شد
 زهد و عدالت سفال گشت و حجر جهل و سفه زرّ و درّ مکنون شد
 (ناصر خسرو، دیوان، به تصحیح استاتید؛ مینوی و محقق، ۱۳۸۷: ۶/۳۷ و ۷)

ناصر خسرو قبادیانی، حکیم و شاعر مکتبی و خردگرای قرن پنجم، معروف به ناصر، ملقب به "حجت" سرحلقه‌ی منتقدان اجتماعی، فیلسوف و جهانگرد، صاحب سبک، لفظ و اندیشه را در خدمت مبارزه و عقیده‌اش درآورده و در شعر و نویسندگی تحوّلی عظیم ایجاد نموده است و به کلی قصیده را در خدمت خرد و فکر اخلاقی و اجتماعی و راستای اندیشه‌ی مکتبی قرار داده است.

یکی از امتیازات او نسبت به شاعران هم ردیف و هم عصرش، این است که او مبلغ مذهب «اسماعیلیه» (۱) بود و این اعتقاد او موجب می‌گردید که او آن چه می‌گفت و می‌نوشت، همان چیزی باشد که به آن اعتقاد داشته است. (محقق، سی قصیده، ۸: ۱۳۷۳)

ناصرخسرو مفاسد و زشت کاری‌های اجتماعی زمانه‌ی خود را به خوبی درک کرد و یک تنه زبان به اعتراض و خرده‌گیری گشود و همین موجب شد که نتواند در شهر و دیار خویش بماند و در پایان عمر با دلی پر از اندوه درّه‌ی یمگان را برای خود ملجأ و مأوا گزیند تا از شرّ مردمان فرومایه و دیو سیرت در امان باشد؛ او به اصطلاح جنگ سردی را در پیش گرفت و با موعظه و نصیحت و بدگویی از خلفا و دست نشانده‌گان آنان و برملا ساختن زشت کاری‌های امرا و فقهای زمان خود، کاخ روحانیت و معنویت آنان را بی پایه جلوه داد. (محقق، پانزده قصیده، ۱۳۴۰: مقدمه، ص ۳)

چنان که گوید:

نعلین و ردای تو دام دیوست نزدیک من آن نعل یا ردا نیست
 (ناصرخسرو: ۳۸/۵۱)

هوس، ریاکاران، اهل خراسان و....

- انتقاد به مذاهب و فرقه‌هایی همچون: اشعری و معتزلی، اهل حدیث، اهل قیاس و رأی، اهل تنزیل (ظاهری)، حروری، دهری، زردشتی، شافعی و مالکی، صابئین، طباعی، کرامی، کیال و مرجئه و....

- انتقاد به عناصر طبیعی همچون: دنیا(جهان)، فلک، دهر(روزگار)، گیتی، گنبد و.... در این مقاله، فقط به بخش «انتقاد به اشخاص و طبقات مختلف» پرداخته و به جهت اختصار، کمترین شاهد مثال ذکر گردیده است، امید است، با وجود نواقص احتمالی، نظر خوانندگان گرانمایه و فاضل را جلب نماید. لازم به ذکر است که ملاک ارجاع در شواهد شعری «دیوان ناصر خسرو، تصحیح استاد مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقق» می‌باشد که در درون نوشتن تحقیق «ناصر خسرو» ذکر شده است.

همچنین شماره‌ی قصاید در طرف راست ممیز و شماره‌ی ابیات در طرف چپ ممیز آورده شده است.

«انتقاد به ناصبیان»

رافضیم سوی تو و تو سوی من ناصبی نیست جای تنگ دلی
(ناصر خسرو: ۱۳۵ / ۲۳)

ناصری: «گروهی یا کسانی که علی بن ابیطالب (ع) را دشمن می‌دارند». (ناظم الاطبا و لغت‌نامه‌ی دهخدا) و (احمد سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ج ۳ و ۴)، ناصب: اهل نصب، بر پای دارنده، قائم‌کننده. (ناظم الاطبا)، دشمن دارنده. (آندراج) و «لقبی است که شیعیان به اهل تسنن که دشمنی حضرت علی (ع) را در دل داشتند، می‌دادند و در برابر آن اهل تسنن، شیعیان را رافضی

او فقهای را که در طلب مقام و مال هستند و از علم، دین، تعمق و گرایش عقلی به دورند، این گونه به تصویر می کشد:

زآنکه نجویی همی نه علم و نه دین بل در طلب اسب و طیلسان و ردایی
مردم به حکمت بها و قیمت گیرد زیب زنانست ششتری ۲ و بهایی ۳....
(ناصر خسرو، ۴۲ / ۴۹ و ۵۰)

یکی از مفاسد دوره که گریبانگیر فقیهان بوده است، تمسک به رخصت و حیلت های ۴ فقهی جهت فریب عوام مردم و شرعی جلوه دادن اعمال ناپسند بوده است که در فقه ابوحنیفه بیشتر مشاهده شده است، چنانکه ثعالبی گوید: «هُوَلَمَّ يُسَبِّقُ فِي الْحَيْلِ الْفَقِهِيَّةَ». (ثعالبی، لطائف المعارف، ص ۶۸، به نقل از محقق، تحلیل اشعار، ۱۳۶۳: ۳۶۳)

ناصر خسرو در جایی در انتقاد به آنها می گوید:

شاید که بگریند بر آن دین که فقیهانش آنند که دارند کتاب حیل از بر
گر فقه بود حیلت و محتال فقیهست جالوت سزد حاکم و هاروت پیمبر...
(ناصر خسرو: ۵۹ / ۴۰ و ۴۱)

او فقیهان زمانه اش را به رشوت خواری محکوم می کرد؛ چرا که با گرفتن رشوه، با توسل به حیلت های فقهی و رخصت و زیر پا گذاشتن حقوق مردم به نفع طبقه ای متمول و صاحب قدرت حکم صادر می نمودند:

این رشوت خواران فقهاوند شما را ابلیس فقیهست گر اینها فقهاوند
از بهر قضا خواستن و خوردن رشوت فتنه همگان بر کتب بیع و شراوند
رشوت بخورند آنکه رخصت بدهندت نه اهل قضاوند بل از اهل قفاندد...
(همان، ۱۱۴ / ۴۴ و ۴۵ و ۴۶)

بُعد وسیعی از اعتراض شاعر به علمای غافل فارغ از علم دین می باشد، او معتقد

است که آنان از علم تهی هستند و چیزی جز قیل و قال در خود ندارند:

ای بسر برده خیره عمر طویل همه بر قال قال و گفتن قیل...
چون بود بر حرام وقف تنت یا بود بر هجا زیانت سییل...
(همان، ۵۵ / ۱ و ۳۵)

او در جایی علمای اهل حیلت و رخصت را همچون فقها که با توسل به حیل‌های شرعی و فقهی، احکام را قابل انعطاف و به نفع خصمانی که کیسه‌ی رشوت را باز می‌نمایند، به انتقاد می‌گیرد و آنها را وزیر ابلیس و همچون چارپایانی تصور می‌کند که پیوسته جهت رسیدن به منصب مانند عصا بر درگاه سلاطین ایستاده اند:

ای حیلت سازان جهلای علما نام کز حیلہ مر ابلیس را وزرایید
چون خصم سر کیسه‌ی رشوت بگشاید در وقت شما بند شریعت بگشایید...
اندر طلب حکم و قضا بر در سلطان مانند عصا مانده شب و روز به پایید...
فوج علما فرقت اولاد رسولند و امروز شما دشمن و ضدّ علمایید...
(همان، ۲۱۳ / ۲۶ و ۲۷ و ۲۹ و ۳۲)

ناصر به علمایی که بر مبنای نفاق و دو رویی آن چه را که وعظ می‌کنند، به کار نمی‌بندند، می‌تازد و علمایی را که تصویر و دور نمایی ساده لوحانه از بهشت در برابر مردم ترسیم می‌سازند، به باد انتقاد می‌گیرد:

وانت گوید: «بر سر هفتم فلک جوی آب و باغ و ناز و عرعر است...
گر بهشتی تشنه باشد روز حشر او بهشتی نیست بل خود کافر است
(ناصر خسرو: ۱۶ / ۲۰ و ۴۰)

بدین ترتیب او در مواردی معاد جسمانی را منکر می‌شود که با زبانی زنده از نعمت‌های بهشتی یاد می‌کند و در این موارد دچار تناقض گویی شده است که گاهی

می خواند:

فرعون روزگار ز من کینه جوی گشت چون من به علم درکف موسی عصا شدم.
(ناصر خسرو: ۲۶ / ۲۸)

او در قصیده‌ای خطاب به گروندگان خلفا و علمای زمان، توصیه می‌کند که به فرعون‌های بی‌خرد زمان گرایش نیابند:

فرعون لعین بی‌خرد را بر موسی دور خویش مگزین
(همان، ۲۴ / ۳۶)

همچنین:

نژاد دیو ملعونند یک سر مزایاد آنکه این گو باره را زاد...
ترا گر قصد بغداد است آنک نبسته ستند بر تو راه بغداد
(همان، ۲۹ / ۲۵ و ۲۷)

او توانست با تبلیغات خویش ایمان مردم خراسان را به خلیفه‌ی عباسی در حوزه‌ی مأموریت خود سست کند:

سخنم ریخت آب دیو لعین به بدخشان و جَرم ۹ و یمگ و براز ۱۰
(همان، ۶۹ / ۳۶)

در جایی اظهار می‌دارد، وقتی به راه مذهب اسماعیلی گرایش می‌یابد، انگار انگشتی سلیمان را در انگشت می‌نماید و دیوهای زمانه را از اطرافش دور می‌شوند:

دیوان بر میدند چون بدیدند در دست من انگشتی ی سلیمان
زین است که ایدون خران دین را از من بفشرده ست سخت پالان
(همان: ۷۱ / ۵۰ و ۵۱)

شاعر که از عباسیان به شدت خشمگین است و بر ابومسلم نفرین می‌کند، چرا که او سبب به گاه رسیدن آنان می‌باشد. (محقق، تحلیل اشعار ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۳۵۸)

البته ابومسلم پاداش خود را از خلیفه‌ی خونخوار (منصور) دریافت کرد و نفرین ناصر پیشاپیش مستجاب شد، چرا که منصور در سال ۱۳۷ هجری آن قهرمان بزرگ ایرانی را به وضع فجیع و نامردانه به قتل رسانده بود. (صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ۱۳۳۸: ۳۰)

ناصر در این مورد گوید:

هر زمان بتّر شود حال رمه چو بُودُش از گرسنه گرگان رعات
گر بخواهد ایزد از عبّاسیان کشتگان آل احمد را دیات
وای بومسلم که مر سفّاح را او برون آورد از آن بی در کلات
(دیوان، ۱۵۳ / ۲۱ تا ۲۳)

«انتقاد به امیران خراسان»

امیران و ترکان سلجوقی که بر خراسان تسلط یافته بودند، از هیچ تجاوز و تعدّی نسبت به مردم دریغ نداشتند و خویشتن را چاکر درگاه خلیفه‌ی عبّاسی ساخته و مأموران آن بارگاه معرفی کردند و مانند غزنویان، رافضیان و باطنیان را قلع و قمع می‌کردند. (دشتی، تصویری از ناصر خسرو، ۱۳۷۹: ۱۱۸)

ناصر خسرو در ابیات فراوانی، امیران خراسان را صفات گرگ و شیطان بودن را می‌دهد:

گرگی تونه میر خراسان را سلطان نبود چنین، تو شیطانی
دیواست سپاه تو یکی لیکن تا ظن نبری که تو سلیمانی.
(ناصر خسرو: ۲۸ / ۳۹ و ۴۰)

گرگ مال و ضیاع تو نخورد گرگ صعب تو میر و بندار ست
(ناصر خسرو: ۱۳۴ / ۲۵)

او از این که ناقصان زمانه به امیری می‌رسند و سادات و بزرگان ایرانی، به چاکری

آنها تن در می‌دهند، بر می‌آشوبد و می‌گوید:

چاکر قفچاق ۱۱ شد شریف زد دل حرّه او پیشکار خاتون شد

لاجرم از ناقصان امیر شدند فضل بنقصان و نقص افزون شد...

(همان، ۲۳/ ۳۷ و ۲۴)

در بیتی امیر خراسان را که به مقام و قدرت خود می‌بالد، از مرگ می‌هراساند:

ای میر اجل، چون اجل آیدت بمیری هر چند که با عزّ و جلالی و جمالی.

(همان، ۲۱ / ۱۵)

«انتقاد به امیران ترک»

استیلای ترکمانان سلجوقی که خراسان را عرصه‌ی خرابی و ناامنی کرده بود، نکبت و بی‌نوایی خراسان در نظر ناصر خسرو بسیار درد ناک بود، مثنی‌تگین و طغان که پیش از آن بندگان و فرومایگان بودند و این روزها خراسان را سخت در بند حشمت و جلال دروغین خویش داشته بودند و همین‌ها خراسان را کاویدند و زیر و رو کردند و اهل ذوق و حکمت را بی‌برگ و آواره کردند، برای او بسیار گران می‌آمد. (زرین کوب، با کاروان حلّه، ۱۳۷۹: ۹۴)

او ترکان و امرا و سلاطین سلجوقی را با عناوین و القابی چون «ینال، تگین، طغان، طوغان، پیغو ۱۲، تاش، خان، خاتون و سلطان» می‌نامد. (تقی زاده، مقدمه دیوان ناصر خسرو، ۱۳۰۷: ۲۰)

در جایی از دیوانش امیرای ترک (تگین، تاش و طوغان) را که حتی بر تن خود مسلط نیستند و می‌خواهند که ستم و تسلط خود را بر مردم روا دارند، سرزنش می‌کند:

خداوندی نیابد هیچ طاغی در جهان گر چه

خداوندش همی خواند تگین و تاش و طوغان...

به مسجد خواندت مؤذن چو گرگی زان فرو لیکن

دوی چون گرگ یونان گر به گرگان خواندت سلطان

(ناصر خسرو: ۱۳۶ / ۳۱ و ۴۳)

سپس ناحق کنندگان را به عقاب اعمالشان تهدید می‌کند:

مرغ درویش بی گناه مگیر که بگیرد ترا عُقابِ عِقاب
(همان، ۱۳ / ۳۰)

غارت مال دیگران را همچون رفتار سگان و گرگان بر سر مردار ترسیم می‌کند:
همچو گرگان ربودنت پیشه ست نسبتی داری از کلاب و ذئاب
(همان، ۱۳ / ۳۳)

که یادآور: «أَحْرَصُ مِنْ كَلْبِ عَلِيٍّ جِيفَةً» می‌باشد. (ثعالبی، التمثیل والمحاضرۀ،
ص ۳۵۵ به نقل از محقق، شرح بزرگ ناصر خسرو: ۱۴۲)
و هم چنین یاد آور حدیث «الدَّيْنِيَا جِيفَةٌ وَ طَالِبُوهَا كِلَابٌ» است.
(فروزانفر، احادیث مثنوی، ۱۳۳۴: ۲۱۶)

و به غداران ضعیف کش طعنه می‌زند:
در معده ت بر جان تو لعنت کند امشب نانی که به قهر از دگری بسته‌ای دوش
(ناصرخسرو: ۱۹۵ / ۲۳)

«انتقاد به سلاطین و شاهان»

غالب سلاطین و خاندان حکومتی در این دوره از مردمی دیو خوی و پست
و ستمکاره بودند؛ مثلاً، سلطان سنجر در تاریخ کارهای وحشیانه می‌کرد و از جمله
اعمال او، رفتارهایی که با غلامان خاصه‌ی خود می‌کرد و بعد از تمتع از آنان، ایشان را
به شکل‌های فجیع از میان می‌برد. (صفار، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲: ۱۲۳)
ناصرخسرو مجالس عیش و عشرت سلطان و مهمانی امرای ترک به میزبانی آنان
را این گونه به تصویر می‌کشد:

یک فوج قوی لاجرم بر آن مرز از لشکر یاجوج مرزبانست

بر اهل خراسان فراخ شد کار امروز که ابلیس میزبانست
 زی رود و سرودست گوش سلطان زیرا که طغان خانس میهمانست
 (ناصرخسرو: ۸۷ / ۳۱ و ۳۲ و ۳۵)

او سلاطین ترک را با عناوینی چون «یاجوج، ابلیس، طغان و دیو» مورد خطاب قرار می‌دهد که پیوسته به ستمگری و غارت مشغول اند:

گر شاه توی ببخش و مستان چیزی تو ز شهر و روستایی
 زیرا که ز خلق خواستن چیز شاهمی نبود بود گدایی
 یا باز شهست یا تو بازی زیرا که چو باز می‌ربایی
 وان را که به مال و جان کنی قصد خود باز نه‌ای که ازدهایی
 (همان، ۱۲۲ / ۷ تا ۱۰)

علت ترک خراسان و پناه جستن در یمگان را از چشم سلاطین ترک می‌بیند:
 خیل ابلیس چو بگرفت خراسان را جز به یمگان در نگرفت قرار ایمان.
 (همان، ۱۹۴ / ۳۱)

در قصیده‌ای شاعر از این که مسلط به دُرّ شاهوار کلام است، خود را با شاهان و سلاطین مقایسه می‌کند و خود را بی‌نیاز از آنان می‌داند:

من، گر تو سواری‌ای جهان جوی بر مرکب خوش سخن سواری
 من گر چه تو شاه و پیشگاهی با قول چو دُرّ شاهوارم
 من گر تو به بلخ شهریاری در خانه خویش شهریارم
 من بار نخواهم از تو زیراک بار تو کشد به زیر بارم
 (ناصرخسرو: ۷۹ / ۲۰ تا ۲۲ و ۲۴)

او بر تخت نشستن ناپاکان و بر کنار بودن نکو سیرتان را این گونه به تصویر می‌کشد:

بندگی چگونه می‌خواهید به جاه و منصب برسید، سرانجام آنان را از مرگ می‌هرساند:

و جاه چه جویی به چاکری ز امیر؟ چگونه باشد با چاکریت جاه و محل؟...

روا بود که به میراجل توپشت اگر امیر اجل باز دارد از تو اجل

ترا به درگه میراجل که بُرد؟ طمع اگر طمع نبود خود توی امیراجل

و گر اجل به امیراجل نیز رسد چرا کنی، تو بغا، دست پیش او به بغل؟..

(همان، ۱۱/۸۸ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵)

«انتقاد به شعر فروشان و اهل غزل»

آن چه مسلم است تا قبل از انقلاب (تحول روحی) ناصر خسرو مطابق رسم شاعران عهد از عیش و نوش مادی و از شرایط دربار سلاطین برخوردار بود ولی پس از تحول، او را از سخنان سخیف شست و به کلی شعر خود را در خدمت عقیده درآورد.

ناصر چنان سرگرم افکار و معتقدات سیاسی دینی خویش است که عاشق پیشگی و توجه به غزل را به دیده‌ی تحقیر می‌نگرد و با تفاخر می‌گوید: (دشتی، تصویری از ناصر خسرو، ۱۳۷۹: ۶۶)

نظم نگیرد به دلم در، غزل راه نیابد به دلم در غزال
(ناصر خسرو: ۱۶۵ / ۱۱)

وی نمی‌تواند نفرت و بیزارى خود را از تمایل این شاعران به فروختن هنر و روح خود در ازای چنین متاع‌های ناپایدار و زودگذر دنیوی، پنهان دارد و می‌گوید، حکیم واقعی هرگز چنین کاری نمی‌کند: (بدره ای، ناصر خسرو، لعل بدخشان، ۱۳۸۰: ۲۹۹)

حکیم آنست که از شاه نندیشد، نه آن نادان که شه را شعر گوید تا مگر چیزش فرماید

(ناصر خسرو: ۱۹ / ۲۰)

در قصیده‌ای به طور مستقیم این گونه شاعران را سرزنش می‌کند:

مسلماً ناصر اشاره‌ای به آیه‌ی «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» دارد. (قرآن، آل عمران/ ۱۸۵)
سپس به آنان گوید:

به چه ماند جهان مگر به سراب سپس او تو چون دوی به شتاب؟...
(ناصر خسرو: ۱۳ / ۱)

او در ابیاتی اعتقاد دارد که در هر صورت سرانجام بازنده انسان است و از مال و خواسته‌ی دنیایی چیزی بر جا نخواهد ماند:

از اهل ملک در این خیمه کبود که بود که ملک ازو نربود این بلند چرخ کبود؟
هر آنکه بر طلب مال، عمر مایه گرفت چو روزگار برآمد نه مایه ماند و نه سود
(همان، ۱۵ / ۱ و ۲)

سپس در قصیده‌ای اسیران دام دنیایی را با زبانی گزنده این گونه مخاطب قرار می‌دهد:

در دام به دانه مباش مشغول دانه‌ی تو چه چیز است جز می و جام؟
خور خوار شده ستی چو مرغ لیکن ناچاره پشیمان شوی به فرجام...
غرّه چه شده ستی به عمر فانی مشتتاب به کار و ز دیگ ماشام
(همان، ۳۲ / ۲ و ۳ و ۴۲)

در جایی اشعار خود را همچون تعویذی می‌داند که انسان فریفته‌ی دنیا با توسل به آن می‌تواند از چنگال وابستگی رهایی یابد، در انتها دنیا طلب را به استغفار توصیه می‌نماید:

نگر تات نفریید این دیو دنیا حذر دار از این دیو، هان‌ای پسر هان
از این دیو تعویذ کن خویشان را سخن‌های صاحب جزیره‌ی خراسان...
به چنگال و دندان جهان را گرفتی ولیکن شدت کند چنگال و دندان
کنون زانکه کردی و خوردی، به توبه همی کن ستغفار و می‌خور پشیمان
(ناصر خسرو: ۳ / ۷۵ و ۷۶ و ۷۸ و ۷۹)

«انتقاد به طمع کاران و اهل آز»

ناصر خسرو در وجه دین گوید: «نادان از اندوه زیان مال و معصیت و رنج و آز دنیا هلاک همی شود». (ناصرخسرو، وجه دین، : ۳۴) در قصیده‌ای اشاره می‌کند که آز و حرص اهل خرد و دانش را به فرومایگی می‌کشاند تا آنجا که برای رسیدن به جاه و مال و منصب بر درگاه سلاطین چون عصایی می‌ایستند و کمر بندگی دو تا می‌کنند:

ای رهی و بنده‌ی آز و نیاز بوده به نادانی هفتاد سال
 یک ره از این بندگی آزاد شو ای خر بدبخت، برای از جوال...
 دست طمع کرده میان ترا پیش شه و میر دو تا چون دوال
 سیل طمع برد ترا آب روی پای طمع کوفت ترا فرق و یال...
 کم خورو مفروش به نان آب روی سنگ خور از ننگ و سفال سکال

(ناصرخسرو: ۱۶۵ / ۳۶ و ۳۷ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۲)

او در بیتی حرص و طمع را چون سگی همانند می‌کند که انسان را می‌درد:

چون بینی که می‌بدرندت طمع و حرص و خوی بد چو کلاب
 (همان، ۱۳ / ۱۱)

در جایی آز را به عقابی که با چنگ و منقار تیز به همه چیز حمله ور می‌شود، تشبیه می‌کند، سپس صحنه پیکار سگان بر سر لاشه مردار را این چنین ترسیم می‌کند، که یادآور: «أحرصُ من كلبِ علی جیفه» می‌باشد. (ثعالبی، التمثیل والمحاضرة، به نقل از شرح بزرگ: ۱۴۲)

حذر دار از عقاب آز زیـرا که پر زهر آب دارد چنگ و منقار
 اگر با سگ نخواهی جُست پرخاش طمع بگسل ز خون و گوشت مردار
 (دیوان: ۹ / ۴۴ و ۴۵)

در ابیاتی دیگر طمع را به ماری گزنده تشبیه می‌نماید:

ماریست گزنده طمع که ماران زین مار برندای رفیق ماری
گر دردلت این مار جای گیرد چون تو نبود کس به دل فگاری
(همان: ۱۴ / ۲۹ و ۳۰)

که اشاره به حدیث «الْمَالُ حَيَّةٌ وَالْجَاهُ أَضْرُّ مِنْهُ» (مال مار است و جاه، زیان آورتر
از آن) دارد. (احادیث مثنوی: ۱۵۲)

«انتقاد به ریاکاران و چابلسان»

ای خواجه ریاضدّ پارسایی ست آنرا که ریا هست پارسا نیست
(ناصرخسرو: ۵۱ / ۴۵)

ناصرخسرو برای آن که علمای دینی به او پیوسته حمله ور بودند و بر نفاق و
دورویی آنها که آن چه را وعظ می کنند، خود به کار نمی بندند، می تازد و آن دسته از
پیشوایان دینی که جهت فریب مردم، نمایی ساده لوحانه از بهشت در اذهان مردم
ترسیم می کنند، به باد انتقاد می گیرد: (هانسبرگر، ناصرخسرو، لعل بدخشان، ۱۳۸۰:
۲۹۳)

روز با روزه و با ناله و تسییحی شب با مطرب و با باده ریحانی
(ناصرخسرو: ۲۰۸ و ۳۲)

درجایی دیگر خطاب به کسانی که ظاهر شریعت را رعایت می کنند ولی در باطن
به سوی خوشی ها می باشند، می گوید:

با مسجد و با مؤذن چون سرکه و ترفی ۱۴
با مسخره و مطرب چون شیر و برنجی
و الله که نسنچند نماز تو از ایراک
روی تو به قبله ست و به دل بادف و سنجی

(همان، ۳۷ / ۱۶ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۲)

در بیتی خاک خراسان را دیوستان ترسیم می‌کند:

دیوستان شد زمین و خاک خراسان زانکه همی ز ابر جهل بارد ژاله
(همان، ۱۹۷ / ۲۸)

مؤخره

ناصر خسرو در دوره‌ای قدم در مسیر پر مخاطره‌ی ترویج مذهب اسماعیلی بر می‌دارد که شدیداً از سوی خلیفه‌ی بغداد و سلاطین و امرای خراسان و بلخ مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد و از طرفی، محکمه‌ی شرع را محلّی برای اخذ رشوه و فساد می‌بیند که برای رسیدن به مال و جاه و برخورداری از منافع دنیوی از هیچ فساد و تباهی کوتاهی نمی‌کنند.

با چنین شرایطی تلخ و ناگوار، او با شهامت و مناعتی که دارد، با عقیده‌ای استوار و قاطع و تعصب بر مذهب اسماعیلی، با چهره‌ای عبوس و پرخاشگر نسبت به اشخاص و طبقات مختلف اجتماع و وابستگان قدرت و دنیا و مافیها زبان انتقاد را می‌گشاید و قلم را از تربیت علمی و دینی سرشار می‌سازد و با تراوش قلمش به سوی نیروهای ستم و دو رو نشانه می‌رود.

ناصر در راه مبارزه مانند سایر اسماعیلیان بیشتر به مذهب معتزله تمایل داشته است تا اشاعره، به همین جهت یک بعد وسیعی از انتقادات او به ناصبیان و اهل تسنّن و خردستیزان زمانه (اشعریان) بود. در مسئله‌ی جبر و اختیار مانند سایر فرق شیعه در بسیاری از مسائل معتقد به امر بین الامرین است *

در حقیقت جنبش و دعوت اسماعیلی به صورت انقلابی اعتراضی و اجتماعی علیه عباسیان و نظام حکومتی آنان که تحت لوای حکومت سلجوقی بر گرده‌ی مردم خراسان فرود می‌آمد، تشکیل می‌شد.

پی نوشت

اسماعیلیان: نام جماعت و فرقه‌ای از تشیع که بعد از شیعیان دوازده امامی دومین جماعت بزرگ مسلمانان شیعی را تشکیل می‌دهند؛ اینان پس از امام جعفر صادق (ع) فرزند ارشد او - اسماعیل - را امام می‌دانند، نام دیگر این فرقه: باطنیان، فاطمیان و... است.

ششتری: دیبای منسوب به شوشتر، از شهرهای خوزستان.

بهائی: نوعی پارچه است.

حیلت و رخصت: فقها برای آنکه احکام را قابل انعطاف سازند، متوسل به حيله‌های فقهی می‌شدند که در فقه ابو حنیفه بیشتر به چشم می‌خورد.

هوازی: ناگاه

اهوازی: مقصود ابونواس حسن بن هانی اهوازی؛ چون بیشتر اشعارش در باره غلام بارگی و امور لهو و لعب بوده است، مورد نفرت ناصر خسرو واقع شد..

سندس: پارچه ابریشمی زربفت

خَله: چوبی که با آن کشتی را رانند، پاروی قایق رانی

جرم: نام شهری در بدخشان که مقبره ناصر خسرو در آنجاست.

براز: نام منطقه‌ای در بدخشان.

قفچاق: ناصر خسرو قوم سلاجقه را می‌نامید، هر یک از افراد قوم قفچاق.

پیغو: نام پادشاهان خلخ.

حواصل: غم خورک، مرغی شبیه لک لک.

طرفی: کشک سیاه، به ترکی قراقروت گویند.

فوطه: جامه‌ی نگارین که از هند آرند، لنگ (جامه‌ی نادوخته).

